رضا شاه کبیر

بقلم

اعلیحضرت همایون محمد رضا پهلوی

آریامهر شاهنشاه ایران

نقل از کتاب «مرد ایران خود ساخته»

این است مختصری درباره مردی که هم اکنون تاریخ شروع بدرک ارزش واقعی او کرده است .
غرض از نوشتن این مطالب تجلیل و تکریم مقام او یا توجیه و تفسیر زندگی او نمیباشد بلکه مقصود آنست
که هموطنان و میهن پرستان و بخصوص جوانان درباره این مرد بزرگی که حیات و زندگانیش را
بی دریغ در راه آسایش و سعادت هموطنان و هم کیشانش مصروف داشت تعمق و تفکر کنند .
از او سرمشق گرفته درس وطن دوستی و مملکت پرستی بیاموزند . استقامت و پایداری را بر جبن
و زبونی ترجیح دهند . راستی و شهامت را با نادرستی و پستی عوض نکنند . از برخورد
با مشکلات و غلبه بر آنها لذت ببرند و احساس آرامش نمایند . تجمل پرستی و بیکاره بودن را
ننگ و مایه خفت بدانند و کار و کارکردن را بزرگترین هدف خود قرار بدهند .
نه تنها از هر نوع کار و مخصوصاً کار بدنی روی گردان نباشند بلکه آنرا بزرگترین زیور
و مایه افتخار بدانند .
یقین است که با لطف خداوند و کوشش و کار همه مردم این سرزمین میتوان ایرانی آباد و
مترقی و ثروتمند ساخت که در آن بجای فقر و جهالت و ظلم و بدبختی بی نیازی و فضیلت
و عدالت و سعادت حکمروائی کند .

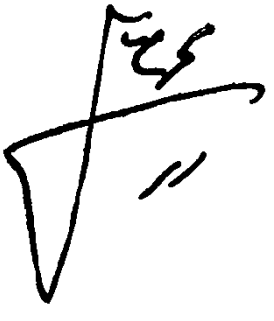

بنام خدا

در طول حیات چه بسا دقایق حسّاسی پیش میآید و تصمیمی در این دقایق گرفته میشود که مسیر زندگانی انسان را بکلّی تغییر میدهد.

این تصمیم گاهی در زندگی شخص و اطرافیانش مؤثّر واقع میشود و در موارد نادری هم ممکن است که این تصمیم در سرنوشت اجتماع و کشور تأثیر کند.

فقط تاریخ و اجتماع و احتیاجات ملّت است که میتواند شخص مخصوصی را در موقعیّت معینی بگذارد تا تصمیمش با سرنوشت اجتماع و ملّت مربوط گردد و سیر تاریخ را عوض کند.

در روزهای قبل از سوّم اسفند سال ۱۲۹۹ پدر من در چنین مرحله‌ای قرار گرفت.

روزهای قبل از کودتای سوّم اسفند نقطهٔ قطعی تحوّل زندگی رضا شاه بود.

وتبسم‌ها و امیدها و آرزوهای او بوده و اغلب روزها یکی دو ساعت تنها مخاطبش بوده‌ام، شاید تا اندازه‌ای بتوانم بطور تقریب آنچه را که در آن ساعات در مغز توانایش میگذشت حدس بزنم.

شکّی نیست که تازه‌ترین خاطرات و گذشته نزدیک بیش از آنچه که در گذشته دور اتفاق افتاده در طرز فکر و تصمیم شخص مؤثّر میگردد. گذشته نزدیک و حتّی حوادث روزمره است که کار را باستخوان میرساند و شخص را مجبور میسازد که تصمیم قطعی و کلّی بگیرد.

در طول زمان، حوادث انسان را برای یک تصمیم کلّی مهیّا میسازد و همینکه زمینه مهیّا شد آنوقت یک اتفاق یا یک سلسله حوادث کار جرقّه‌ای را میکند که بانبار باروت بیافتد.

نبرد قوای قزاق با متجاسرین در پائیز سال ۱۲۹۹ و شکستی که بر

خیانت افسران خارجی نصیب قزاقها شد، عقب نشینی دردناک

ورنج آوری که قزاقها و افسران آنها تا منجیل و بعدها تا قزوین

متحمّل شدند، اتفاقی بود که پدرم را وادار بگرفتن تصمیم قطعی نمود.

شک نیست که روزهای قبل از کودتا، یکی از مهمترین مسائلی که فکر

او را بخود مشغول میداشت همین مسئله شکست بود.

او میدید که قوای قزاق با فداکاری و از جان گذشتگی فوق العاده

در سخت ترین شرایط جنگیده بود.

خودش شاهد بود که کلیهٔ افسران، از کل تا جزء، با چه سختی

و با چه احساسات وطن پرستانه افراد گرسنه و بی لباس

خود را زیر آتش توپخانهٔ کشتیهای دشمن هدایت کرده بودند.

امّا تمام این فداکاریها و تمام این از خودگذشتگیها بی نتیجه و بی ثمر

مانده بود .

(چرا ؟ چرا ؟)

خدا میداند که چقدر در طول جادهٔ ازرشت به قزوین در بارهٔ این چرا فکر کرده بود . و بالاخره جواب آنرا در خیلی چیزها ، در بی لیاقتی حکومت مرکزی ، در نفوذ خارجیها ، در وطن فروشی عده‌ای معدود ، در خرابی وسائل ارتباط ، در ضعف بنیهٔ اقتصادی کشور ، در بیسوادی و نادانی ، در عدم وسائل بهداشت و هزاران مسئلهٔ دیگر می‌یافت . آنگاه باین فکر میافتاد که راهی بیابد و این معضلات را حل کند و خواه ناخواه افکارش متوجّه تهران و حکومت میشد .

رضا شاه چهل روزه بود که پدرش را از دست داد .

مادرش برای ادامهٔ زندگی او را به تهران آورد تا با کمک
خویشان شوهرش زندگی کند .

طفل شیرخوار در عرض راه ، که هوا فوق العاده سرد بود،
سرما زده شد و چیزی نمانده بود که در همان وقت غنچه حیاتش
پژمرده شود .

امّا بقول عدّه ای طبیعت و تصادف و بنظر من و اکثریّت مردم
خواست خداوند و قدرتی خارج از دایرهٔ تصوّر ما او را نجات داد
طفل یتیم بیش از هرکس ارزش پدر را درک میکند و وقتی که خود پدر شد
از سایر پدرها مهربانتر و صمیمی تر و علاقمندتر میشود .

اگر در این شخص علاقهٔ شدید بوطن و ملّت هم وجود داشته باشد
بتدریج این صمیمیّت و علاقهٔ شدید پدری وُسعت بیشتری می یابد

وهمهٔ هموطنانش را نیز شامل میگردد .

برای رضاشاه ، ملّت عزیز ایران بمنزلهٔ عزیزترین جگرگوشه اش بود . و آرزوئی نداشت بجز اینکه جگرگوشهٔ خود را سعادتمند وخوشبخت و باسواد وسالم و کاری و ثروتمند ببیند .

اگر گاهی خشونت داشت و باشدّت رفتار میکرد دلیل آنهم همین صمیمیّت فوق العاده بود .

چگونه پدری میتواند ببیند که کسی یا کسانی قصد آزار جگرگوشه هایش را داشته باشد ونسبت بآن اشخاص خشونت بخرج ندهد ؟

رضاشاه ایران را خانه خود و هر ایرانی میدانست . در نتیجه مسافرتهای طولانی و راه پیمائیهای طاقت فرسا بهر گوشه وکنار این خانه

آشنا شده بود .

بچشم خود دیده بود که چگونه خانه در حال ویران شدن و ساکنین آن در حال از بین رفتن هستند و باز هم بر اثر مشاهدات و تجربیات شخصی که بقیمت جانش بدست آورده بود، میدید که یکی از بزرگترین علل این ویرانی و خرابی، هرج و مرج و فقدان امنیت است .

چگونه میتوان در خانه ای که هزار و یک نفر ادعای کدبانوئی دارند آرامش و سکون و سعادت بوجود آورد؟ چطور ممکن است در کشوری که هر گوشه اش در دست قطاع الطریقی و یا راهزنی میباشد و اوامر حکومت مرکزی را در خارج از پایتخت کسی اجرا نمیکند اصلاحات بعمل آورد و زمینه ترقیات را فراهم ساخت؟ پس چه باید کرد؟

در ابتدا لازم بود که نظم و امنیت در کشور تأمین شود تا امور بمجرا یان بیافتد .

باین ترتیب که قبل از هرچیز ارتشی بمعنای واقعی کلمه ایجاد گردد، زیرا آنچه که تا قبل کودتا باسم ارتش وجود داشت جز اسمی بی مسمی نبود. هرچند شاید ذکر این مطلب خجلت آور باشد ولی برای اینکه اهمیت تشکیلات فعلی ، با وجود تمام نواقص ، برخوانندگان روشن گردد، بآن اشاره مینماید .

سالهای قبل از کودتا طوری وضع سیاسی و اقتصادی کشور مختل ورشته امور از هم گسیخته بود که برگشت بوضع عادی غیر ممکن بنظر میرسید .

خزانه کشور خالی و وضع مالی بقدری خراب بود که برای پرداختها

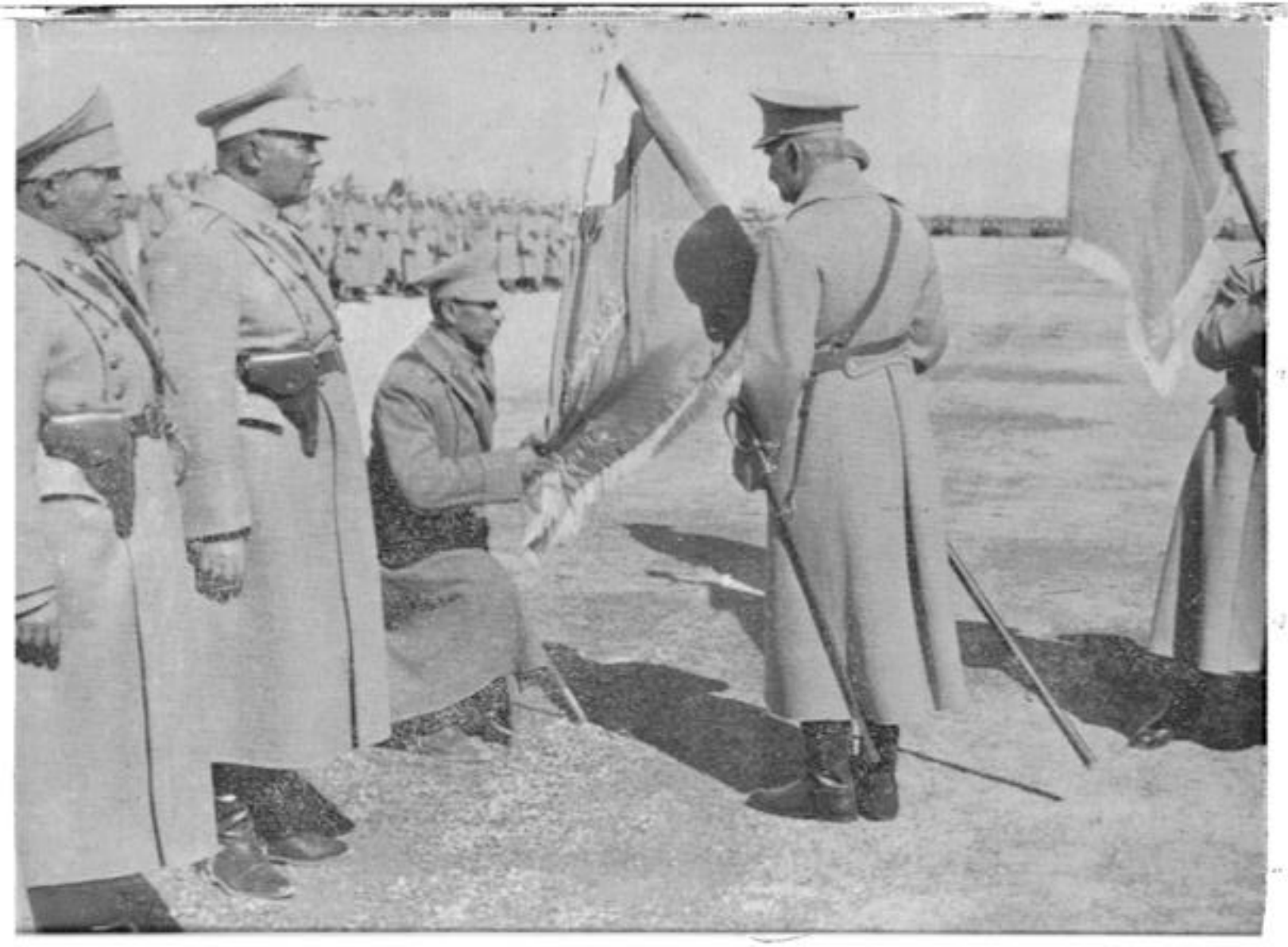

دولت حاضر بود هرگونه تجملی را تحمل نماید ولی با این تفصیل،
بعلل زیادی، موفق به تهیهٔ وجه نمیگردید.
باین جهت ناچار بود در مقابل تعهدات خود، از جمله حقوق متصدیین
که غالباً چندین ماه بتأخیر میافتاد، بجای پول حوالهٔ اجر و یا
تفنگ شکسته بدهد، باین معنی که از عمارات مخروبهٔ دولتی و تفنگهای
اسقاط قورخانه برای این منظور استفاده شود.
معمولاً سربازان هم حقوق تعلق نمیگرفت زیرا سربازان جز
یکی دو روز در سال، آنهم برای سان و سلام، مواقع دیگر را
بکارهائی که آشنا بودند از قبیل هیزم شکنی وغیره میپرداختند
و هرکس وسیلهٔ ارتزاق خود را بنحوی فراهم مینمود.
این بود معنی سرباز، پس توجه بایجاد آرتش نوازلوازم اولیه

در ریشه کار محسوب میگردید .

آبادکردن کشور ، مبارزه با فقر و جهالت ، تعمیم فرهنگ و بهداشت ، بی تردید از هدفهای مقدّس و عالی میباشد .

امّا اجرای آن تنها با حرف امکان پذیر نیست .

باید کار کرد ، کار مداوم و طولانی . باید هزاران مطلب را در نظر گرفت و هزاران کار انجام داد .

فرض کنید میخواهیم کشاورزی ایران را مکانیزه کنیم و تصادفاً دستی هم از غیب بیرون آید و چندین هزار تراکتور در نقاط مختلف ایران بخش نماید .

باز هم ، بفرض محال ، دهاقین ما بدون داشتن معلومات فنّی لازم (که بدست آوردن آن مدّتها طول خواهد کشید) بتوانند

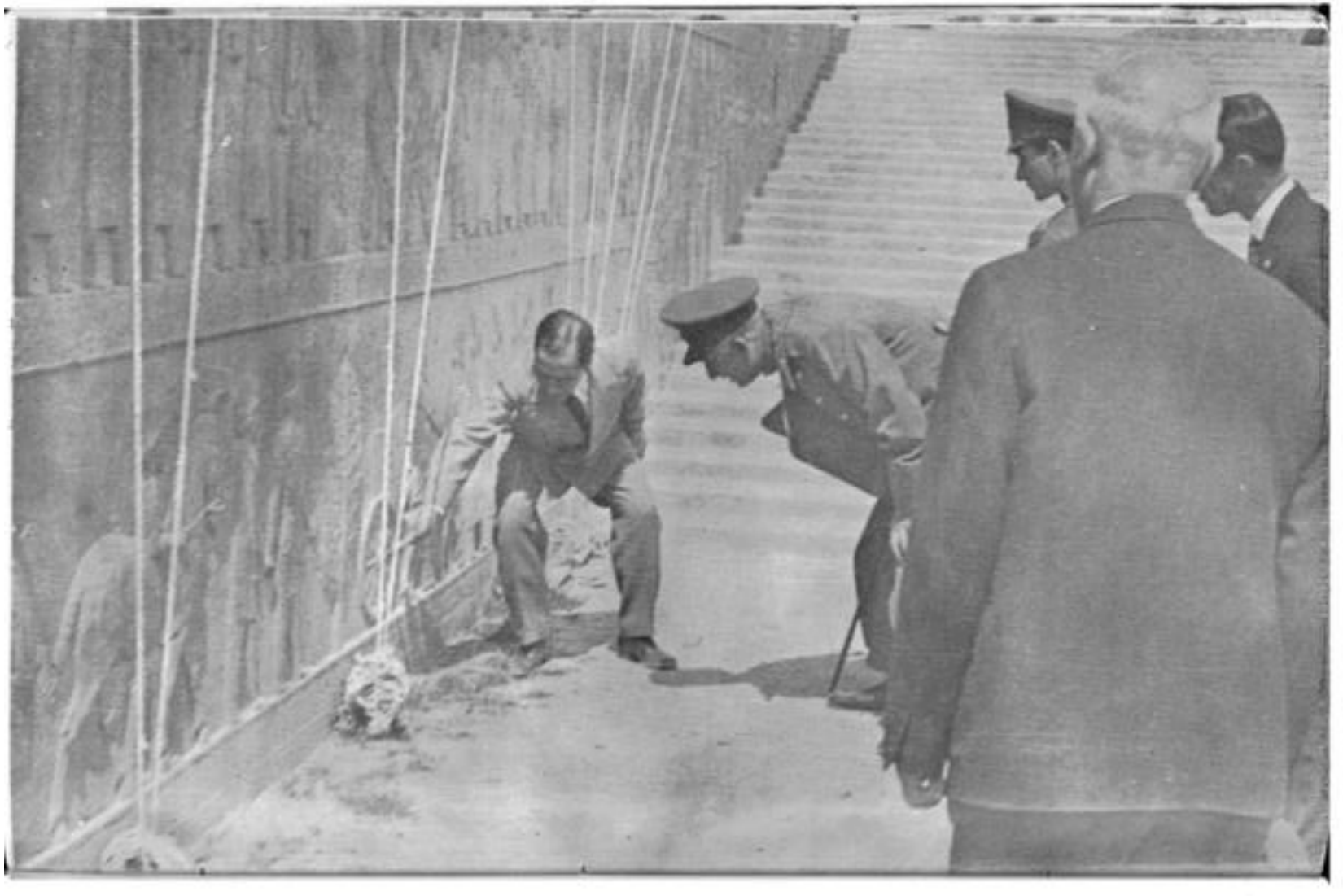

تراکتورها را بکار بیندازند و زمینها را شخم بزنند (فرض کنیم آب هم دارند) و محصول فراوانی نیز بدست بیاورند آن وقت چه؟

این محصول چه میشود؟

طرق مصرف آن کدام است؟

از کدام راه؟

با کدام جادهٔ شوسه؟

با کدام راه آهن؟

از کدام بندر؟

ملاحظه میکنید که، بین حرف تا عمل از زمین تا آسمان فاصله موجود است.

رضا شاه بهتر از هر کس دیگر این دردها را حس میکرد و

علاج آن را تشخیص داده بود.

یکی از اولین احتیاجات برای ترقی یک کشور بوجود آوردن یک سیستم عملی و مفید حمل و نقل است.

یک شبکهٔ کامل راه شوسه و راه آهن از اولین و واجب‌ترین شرایط لازم برای ترقی سریع اقتصادیات کشور میباشد.

پس داشتن راه از قدمهای اولیه تمدن بحساب میآید و حتی برای برقراری امنیت نیز بدون راه نمیتوان بکاری دست زد.

امّا موقعی که پدرم پا بمیدان عمل گذاشت بدبختانه از هر طرف درها بروی او بسته بود، راهی وجود نداشت. حتی در تهران عبور از یک محله بمحلهٔ دیگر، مخصوصاً در زمستان، جزء مسائل غامض محسوب میشد. اصولاً شبها کسی از خانه خارج نمی شد.

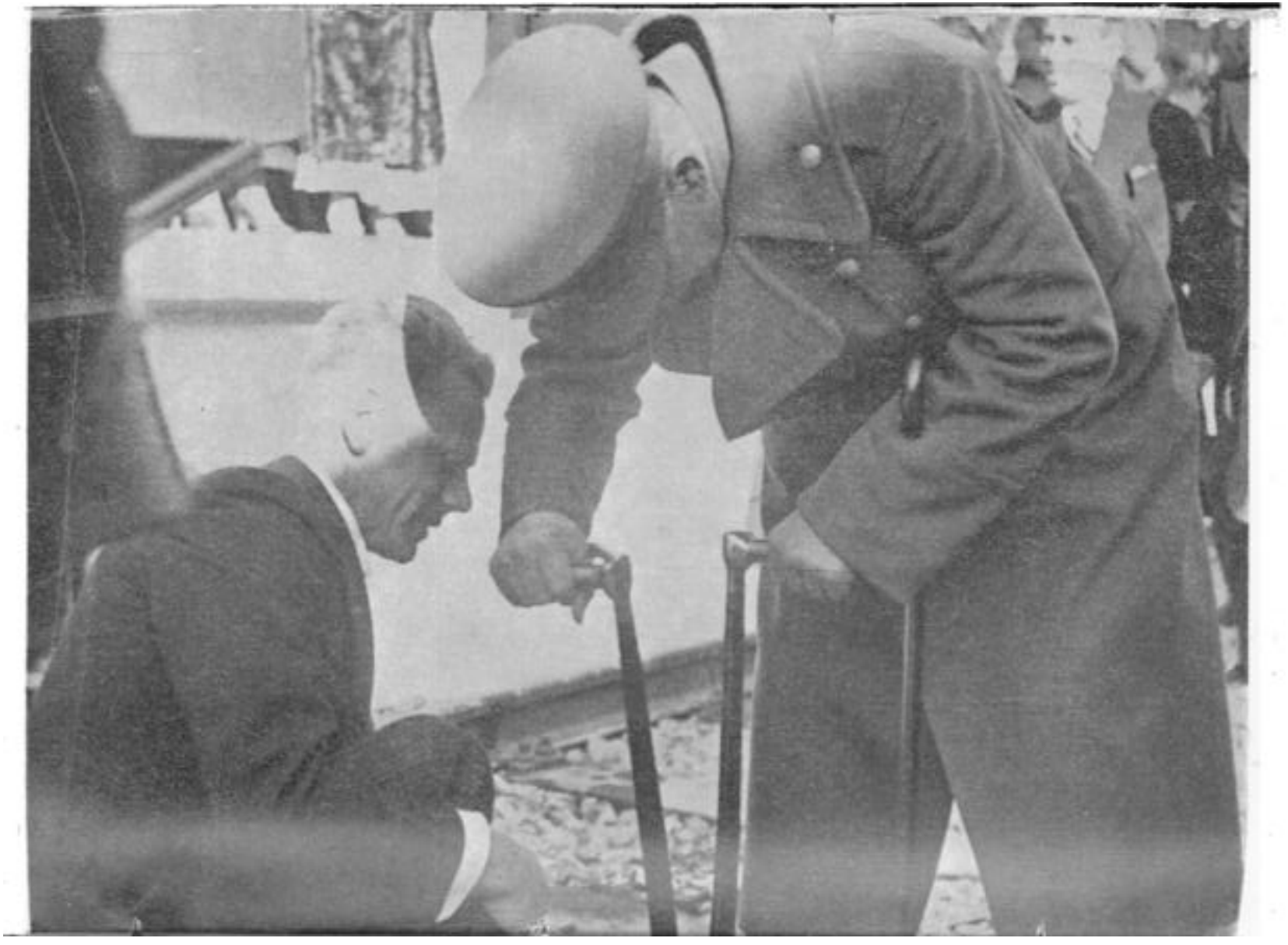

اب ب ۱۱۰۱

ولی اگر احتیاج مبرمی پیش میآمد وکسی میخواست مثلاً خودرا
به پزشکی برساند ناچار بود با موانع زیادی روبرو شود تا اگر
اقبال یاری کند وتصادفاً پاهای او در چاله ها نشکند وزخمی
از باباشملی نخورد خودرا به پزشک سرکوچه برساند والاّ حسب
المعمول در اینمواقع باید شب را بصبح میرساندند تا رفع حاجتی
بعمل آید .

این نمونه ای از وجود راه در ایران بود وگمان میکنم بسهولت
بتوان حدس زد دولتی که نمیتوانست در پایتخت کشور با صلاح
وتعمیر یک کوچه به پردازد چطور ممکن بود اقدام بایجاد راههای
بین شهرها نماید واگر هم قادر بود ، عدم امنیّت مانع
از انجام کار میگردید .

مرکز کمتر با شهرستانها و استانها ارتباط پیدا مینمود و اگر هم اجباراً کار رفق العاده ای پیش میآمد بطریقی متوسل میشد که بنظر ما امروز فکرش هم ناپسندیده است . مثلاً برای رفتن بخراسان و یا خوزستان بعلت نبودن راه ، ننگ عبور از کشور همجوار را برای رسیدن بآن نقاط برخود هموار مینمودند .

با در نظر گرفتن مطالب بالا میتوانید بفهمید که چرا پدرم این قدر در توسعهٔ شبکهٔ راههای کشور سعی و کوشش مینمود و چرا با پشتکار و سعی فراوان در ایجاد راه آهن ها میکوشید .

چطور شد که رضا شاه این مطلب را باین خوبی درک کرده بود . او که مدرسه نرفته بود . درس اقتصاد هم که نخوانده بود . بکشورهای خارجه هم که مسافرت نکرده بود . پس بچه علت این مطلب

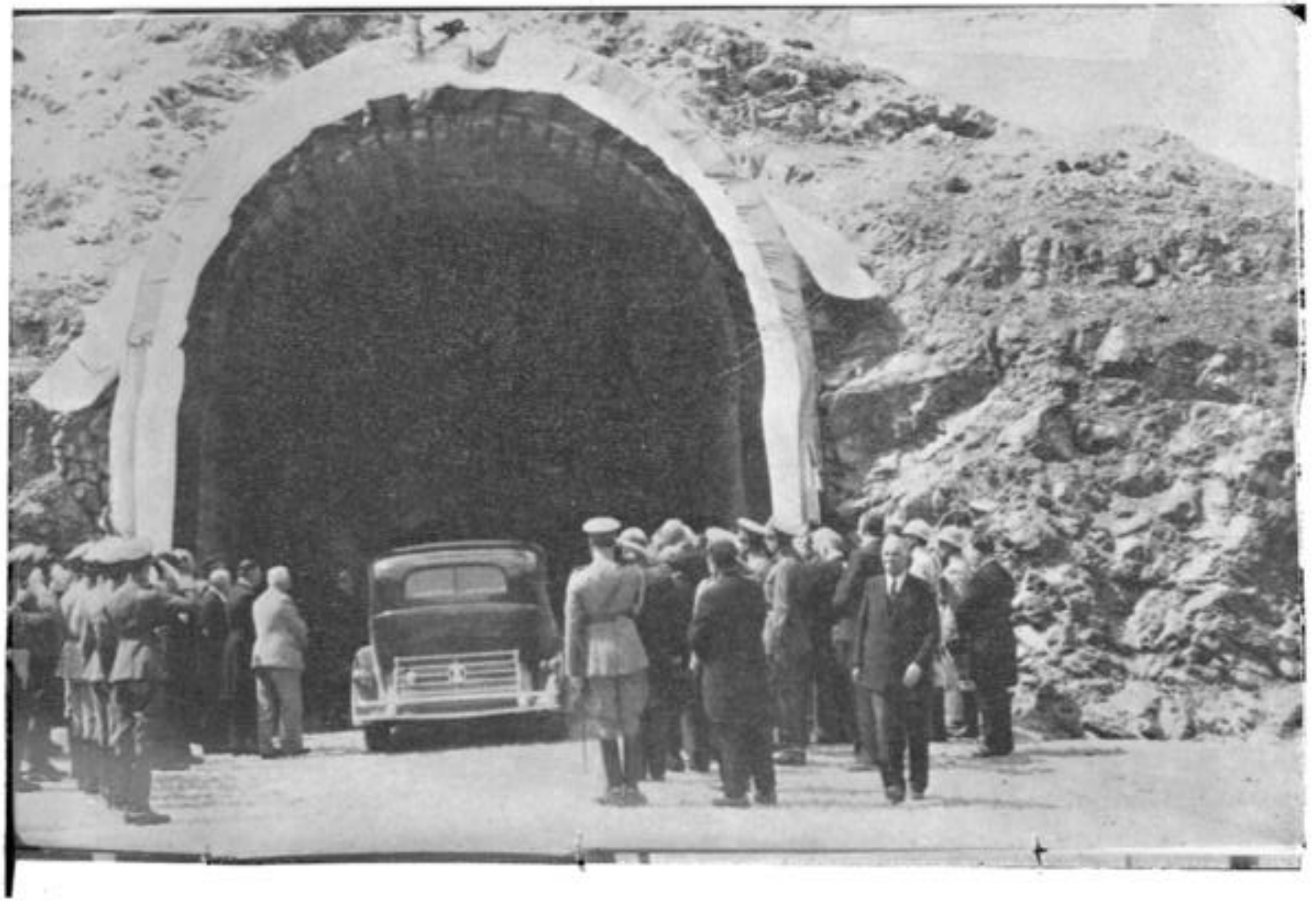

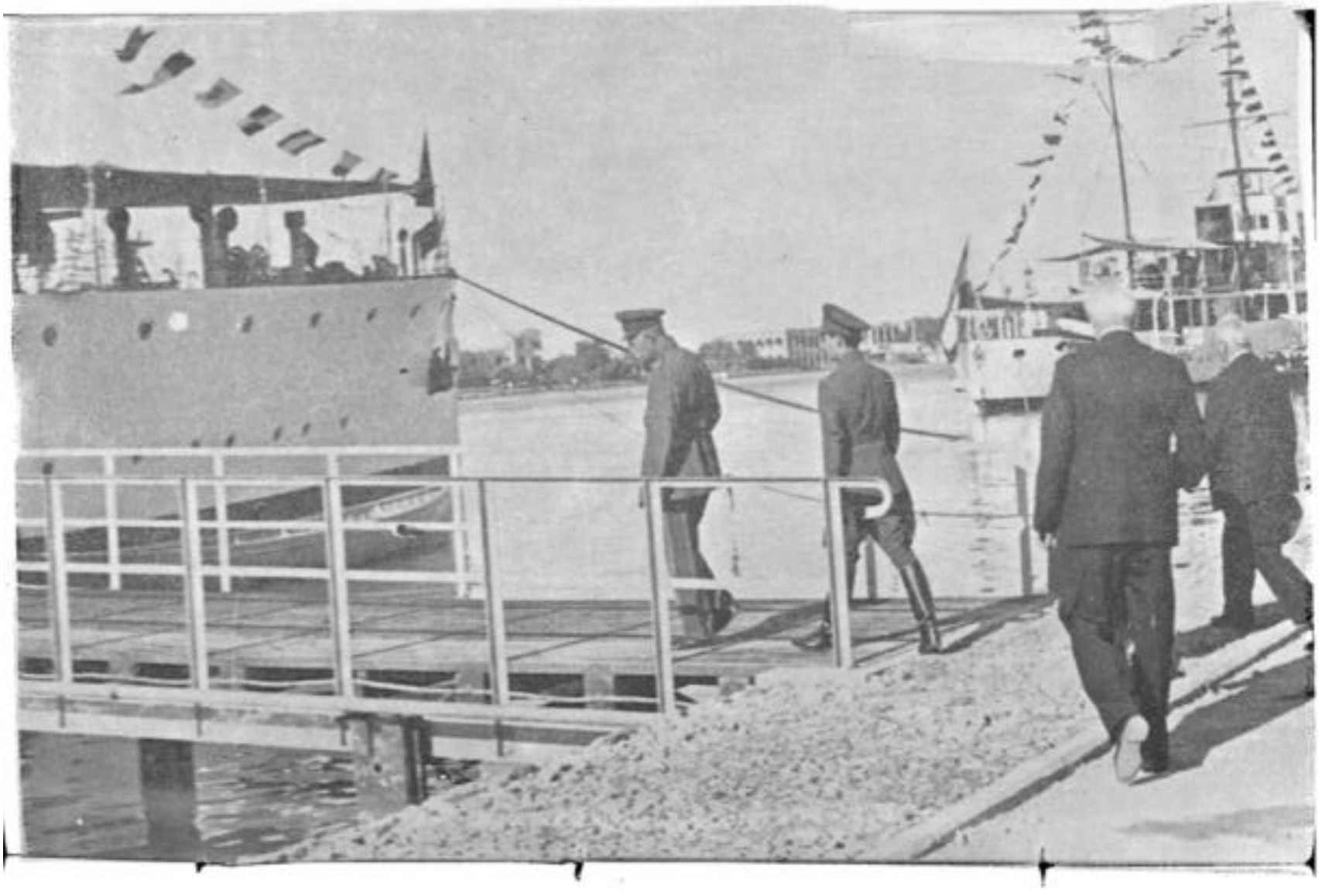

دقیق را فهمیده بود. علت اش ساده است تجربیات شخصی و مسافرتهای دائمی. چه روزها و چه شبها که در کوهها و دشتها بسر برده بود.

چه مرارتها که برای تعقیب یاغیان و راهزنان در طول خدمت اولیه تحمل نموده بود و چه بسا در ضمن اردوکشی ها، از لحاظ حمل و نقل نفرات و رساندن خواربار و مهمات، دچار مشکلات گوناگون گردیده بود و بالاخره همین مرارتها و مشکلات عدیده بود که او متوجه شد که مسئله راه و وسائل حمل و نقل تا چه اندازه در شئون مختلف کشور مؤثر است.

یکدفعه با هنگ خود از تهران عازم همدان شد. فقط یک راس اسب همراه داشتند که آنرا هم بجای آمبولانس بکار میبردند.

وقتیکه بهمدان رسیده بود از شدت جراحات وارده بر پاهایش مدتی تبری گردید . شاید در آن هنگام که پاهایش از راه رفتن تاول میزد فهمیده بود که مردم چه میکشند و شاید همان وقتی که از فرط درد پای خون آلود خواب بچشمش نمی آمد با خود قسم یاد کرد که کاری کند تا مردم ایران با آسانی از این شهر آن شهر بروند و بر احتی بار و محمولات خود را حمل کنند و دیگر بعلت کمبود وسائل نقلیه اطفال چهل روزه آنها در بیابان خشک نشود .

عشق و علاقه بوطن و آب و خاک مانند علاقه به پدر و مادر و زن و فرزند امری طبیعی است .

اکثریت قریب باتفاق مردم هر کشور ، وطن دوست و خواهان

استقلال و عظمت کشور خود هستند .

همان طور که در هر جامعه فقط عدّه ای معدود دیوانه و یا جانی بالفطره میباشند تعداد وطن فروشان واقعی نیز معدود و انگشت شمار است .

البتّه کسانی که گمراه میشوند و فریب میخورند و تحت تأثیر تبلیغات سوء قرار میگیرند دیر یا زود در اثر تعلیم و تربیت صحیح دوباره براه راست هدایت خواهند شد .

برای اشخاص وطن پرست هیچ چیز دردناک تر و تأثرآورتر از آن نیست که ملاحظه کنند که بیگانگان و اجنبیها در کشور شان نفوذ پیدا کرده و در اُمور مهمّ آنها مستقیماً دخالت مینمایند و برای توسعهٔ نفوذ و حفظ منافع خود با انواع و اقسام حیل

و نیرنگهای سیاسی میپردازند .

حال اگر شخص فوق العاده حساسی باشد که بیش از دیگران شاهد این دخالتها و نیرنگهای بیگانگان قرار گیرد بی شک درد و رنجی را که تحمل خواهد کرد بیش از سایرین خواهد بود. رضا شاه در طول عمر خود بکرات شاهد دخالتهای ناروا و خیانتهای گوناگون خارجیها بود .

در آن هنگامیکه در دیویزیون قزاق خدمت میکرد برای العین میدید که چگونه حیات و زندگی افراد و افسران ملعبهٔ و بازیچه دست سیاستهای خارجی قرار میگیرد و قبل از کودتای سوم اسفند بکرات تنفر شدید و انزجار مفرط خویش را از این وضع چه لفظاً و چه عملاً نشان داده بود .

سختی و مشقت زندگی، از دست دادن پدر در اوان کودکی،
نبودن وسیله باعث شد که رضا شاه در ابتدای عمر بمدرسه نرود
و خواندن و نوشتن را نیاموزد.

بعدها در مدرسهٔ اجتماع و در اثنای مجاهده و مبارزه، در طول
اردوکشی ها و مسافرتها، در پشت میز و در درون سنگرها
عملاً میدید که تا چه اندازه بعلم و دانش احتیاج دارد.
نه تنها راجع بخودش فکر میکرد بلکه دربارهٔ همقطارانش،
سربازانش، دهاقین، اهالی شهرها میاندیشید و متأثر میشد
رضا شاهی که عاشق و والهٔ وطنش بود و آرزوئی بجز ترقی و
سعادت وطن و هموطنانش نداشت میدید که بدون بوجود آوردن
فرهنگ و بدون باسواد کردن مردم نمیتوان انتظار رفق العاده

داشت. ترقی و پیشرفت واقعی با بلند پروازی و خیال بافی خیلی تفاوت دارد.

ترقی و پیشرفت زمینه میخواهد، بنیان میخواهد، پایه لازم دارد و این زمینه و بنیان و پایه در فرهنگ نهفته است.

چون خوب باین عیب پی برد اول از همه از خود شروع کرد وقتی که سنی از او گذشته بود در پادگان قصر قجر انجام وظیفه میکرد، بدون خجالت و سرافکندگی، با نهایت شهامت و شجاعت شروع بخواندن و نوشتن نمود.

از یکی از همقطارانش که سواد داشت کمک گرفت و بعد از آنکه صبح تا غروب کار میکرد و خسته میشد، همان وقتی که سایر همقطارانش بدنبال استراحت و تفریح میرفتند، از ساعتهای

متمادی می نشست و از روی صبر و حوصله و با پشتکار فراوان بتحصیل می پرداخت .

در روشنائی چراغ کم نور ، روی کتابها و دفترش خم میشد و با دقت بتعلیمات همقطاری که با او کمک میکرد ، گوش میداد و مشق خط مینوشت .

چه بسا که بعد از چند ساعت کار متوالی ، وقتیکه چشمهایش خسته میشد و پشتش بدرد میآمد ، از اطاق محقری که در آنجا سکنی داشت بیرون میآمد و از روی تپه قصر بشهر تهران که چراغهایش سوسو میزد خیره میشد .

در تیرگی شب ، در ظلمت و تاریکی ، چراغهائی را میدید که در پرتو آنها مردم زندگی میکردند . مردمی که میشد بهتر و خیلی بهتر زندگی کنند .

فراموش نباید کرد که در آن هنگام تحصیل بطبقهٔ معینی اختصاص داشت، یعنی بقول خودشان فقط اعیان زادگان حق استفاده از این نعمت عمومی را داشتند و بهمین علت کوشش میکردند که این حق در انحصار خود و اولادشان باقی بماند و سایرهم میهنانشان همچنان در دریای جهل و بیخبری غوطه ور باشند و آنها بکار خود مشغول و کسی را هم با آنها کاری نباشد.

این رضا شاه بود که پردهٔ خودخواهی عده ای منفعت پرست را درید و درهای سعادت را بروی تمام افراد بالسویه باز نمود و کاروانهای محصلین را بمنظور کسب علم و معرفت بسوی کشورهای غرب روانه ساخت و کار را بکاردان سپرد.

اگر بر زمین های حاصل خیزی که در کشور داریم زراعت کنیم، اگر با بستن

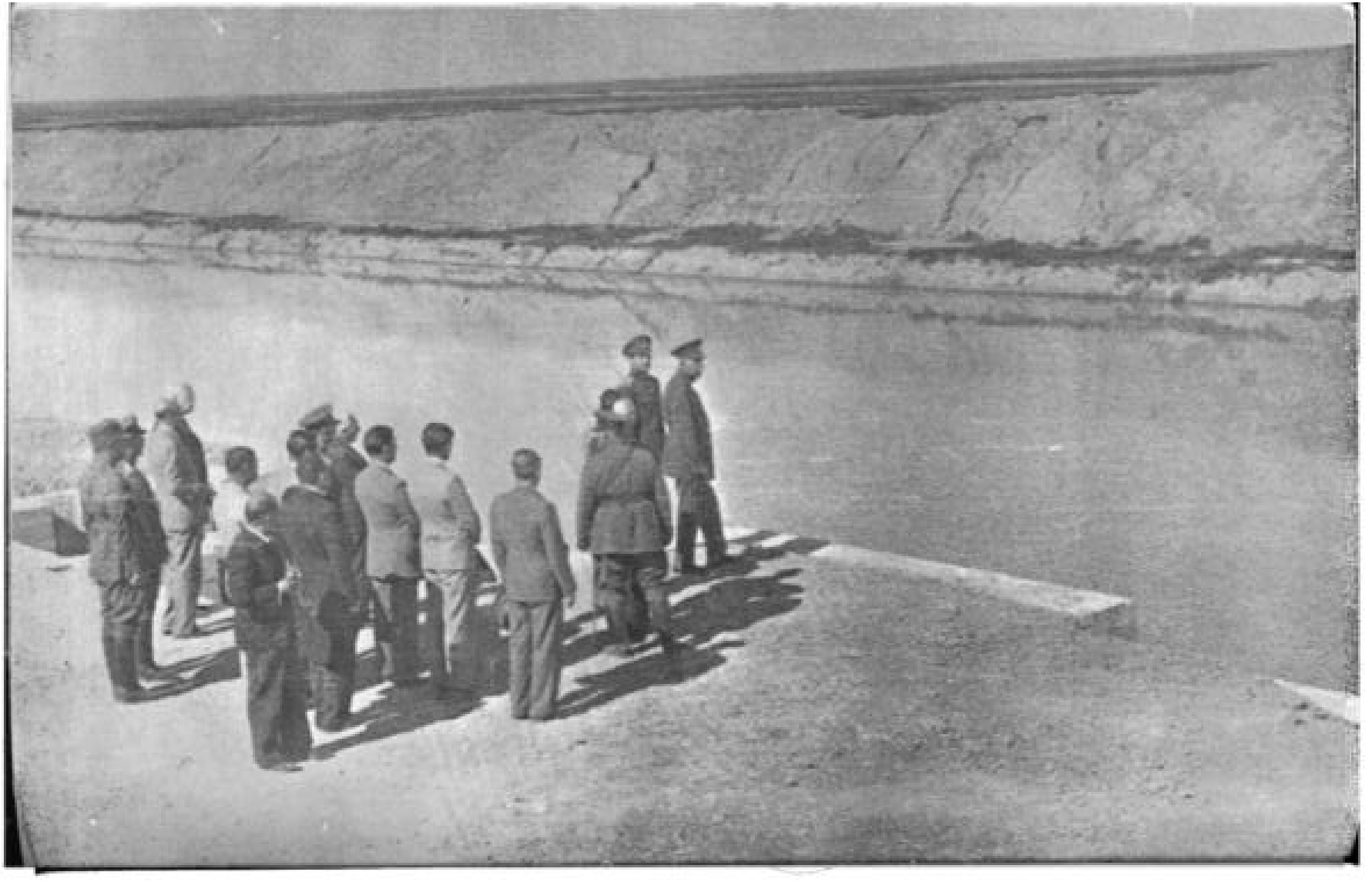

سدّها و احداث قنوات و چاهها، بطور قابل ملاحظه ای
بر مقدار آب مورد مصرف بیافزائیم و منابع بیکران ثروتهای
معدنی را که در نقاط مختلف کشور موجود است بکار بیاندازیم،
اگر از جنگلها، مراتع، دشتها، دریاها و رودخانه های خود بطرز
صحیح و علمی استفاده کنیم و از همه بالاتر اگر از مردم مملکت
که بزرگترین ثروت هر اجتماعی هستند، نگاهداری کرده و هرکدام
را بکار مناسب بگماریم، آنوقت کشور ما از ثروتمندترین کشورها
و مردم ما از مرفه ترین مردم روی زمین خواهند شد.
امّا برای انجام این کارها بمهندس کشاورزی، متخصص آبیاری،
معدن شناس، زمین شناس، عالم اقتصادی، شیمی دان،
فیزیک دان، پزشک، جنگلبان، دامپزشک، استاد

معلم احتیاج داریم .

برای ساختن عمارت فقط داشتن مصالح ساختمانی کافی نیست ، بلکه مهندس ، معمار ، استاد ، بنّا ، نجّار ، شیشه بُر ، نقّاش ، سنگتراش ، لوله کش و کارگر فهمیده هم لازم است . بدون آنها مصالح ساختمانی یک پول سیاه ارزش ندارند . این حقیقت مسلّمی است ، حقیقی است که نمیشود آنرا انکار کرد تعلیم و تربیت این اشخاص وقت و پشت کار و سعی و جدیت میخواهد .

رضا شاه که خود مزهٔ بیسوادی را چشیده بود میدانست که بیسوادی چه دردی است ، بهمین جهت هم بود که بعد از ایجاد نظم و امنیت بیش از هر چیز توجّه خود را به فرهنگ و تعلیم و

تربیت معطوف نمود.

مدارس متعدد، دبستانها و دبیرستانهای بیشماری که به پا ساخت و دانشگاه عظیمی که طرح انداخت، بدون جهت نبود، زیرا بکرات میگفت که کشور ما بیش از هر چیز به آدم باسواد و دانشمند و متخصص و در عین حال کاری و زحمت کش و با ایمان احتیاج دارد.

قبل از آنکه تا مطالب بالا از اهم مسائلی بود که ذهن او همیشه بخود مشغول میداشت و میل بانجام این آرزوها و نقشه‌ها بود که در پیدا کردن راه چاره و بدست گرفتن امور او را مصمم و راسخ ساخت.

در اثنای جنگ جهانگیر اول که راههای تجارتی بسته شد،

تجارت خارجی کشور با سایر ممالک تقریباً قطع گردید.
برای اولین بار احتیاج شدید بداشتن صنایع داخلی در مملکت
احساس میشد.

پدر من بخوبی باین نکته پی برده بود که استقلال سیاسی کشور
از استقلال اقتصادی جدا نیست.

کشوری که مردم آن برای روشن کردن چراغ اطاقشان
محتاج بکبریت خارجی بوده و برای ستر عورت احتیاج
به پارچهٔ ساخت خارجه داشته و مجبور باشند قند و شکر و چای
خود را از خارج وارد کنند در هنگام لزوم، آنوقتی که تعدّی به
حقوقشان میشود، نمیتوانند آنطور که شاید و باید از حقوق خویش
دفاع کنند.

برای روشن شدن مطلب مثالی میزنم :

سکی نیست که حافظ نظم و امنیت و استقلال هر مملکتی ارتش آن کشور میباشد .

کدام ارتش است که بدون داشتن اسلحه و مهمات و وسائل بتواند در هنگام لزوم انجام وظیفه کند ؟ مسئله کمبود مهمات و اسلحه و یا معیوب بودن مهمات از مسائلی بود که بدرم در تمام مدت حیات سربازی خود با آن روبرو بود و عملاً میدید که تا چه اندازه این مسئله در امور ارتش و نتیجتاً در نظم و امنیت و استقلال کشور مؤثر است .

رفع احتیاجات ارتش مورد نظر او نبود ، بلکه تأمین حداقل احتیاجات صنعتی کشور از آرزوهائی که از همان ابتدای جوانی

در دلش می پروراند . بآسانی میتوان گفت که کمتر کسی مانند رضا شاه
باستعداد های طبیعی و صنعتی و کشاورزی ایران پی برده بود .
امّا تنها پی بردن باین احتیاجات کفایت نمیکرد .
لازم بود که این استعداد ها و ثروتها بکار افتد .
برای بکار انداختن استعداد ها و ثروتهای طبیعی کشور
و ایجاد یک فعالیّت صنعتی دامنه دار ، که در نتیجه آن حدّاقل
احتیاجات کشور در داخل تأمین شود ، احتیاج بنظم و امنیّت
و یک حکومت ملّی و مقتدری بود که تنها با کودتای سوّم اسفند
سال ۱۲۹۹ بوجود آمد .

اکثریّت اهالی کشور ما را کشاورزان تشکیل میدهند .

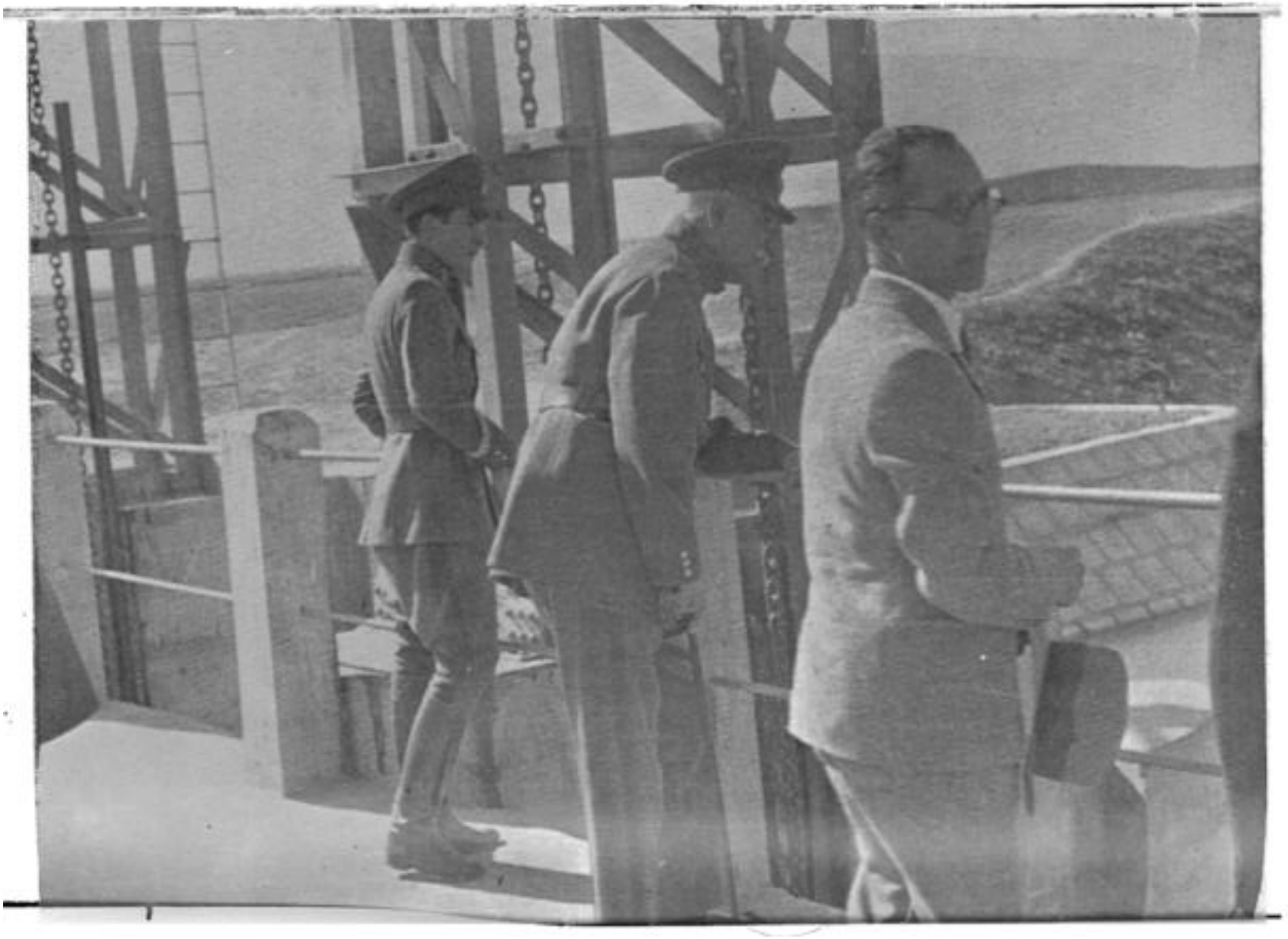

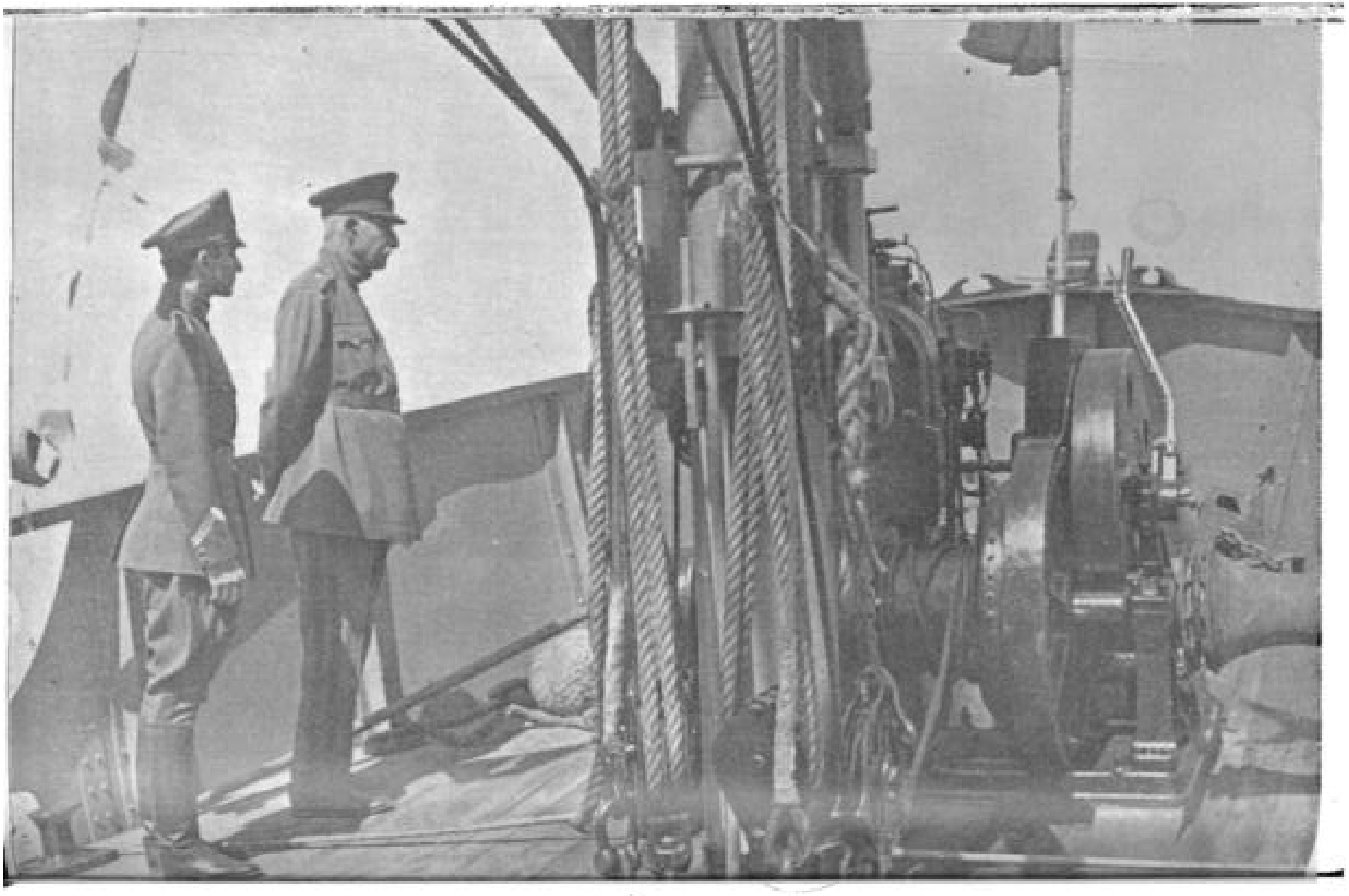

قسمت عمدهٔ فعالیت اقتصادی کشور ما فعالیت کشاورزی میباشد.

درطول قرن گذشته، مردم کشور ما در اثر نفوذ تمدن اروپائی احتیاجات جدیدی پیدا کردند و بر مقدار مصرف داخلی بمقدار قابل توجهی افزوده شده .

استعمال قند و شکر و دخانیات و وسائل حمل ونقل و روشنائی و هزاران کالای دیگر که تا صد سال قبل مرسوم ومعمول نبود رواج یافت .

مخارجی که صرف این کالاها میشود مخارجی است که در ظرف صد سال گذشته پیدا شده .

حال باید دید که آیا در مقابل این مخارج اضافی ملی آیا بر درآمد ملی هم افزوده شده است ؟

باید دید که ملّت ایران روی‌همرفته در صد سال قبل چقدر کالا تولید
و چقدر مصرف نموده است و امروز چقدر کالا تولید و چقدر
مصرف مینماید .

متأسفانه باید گفت که در حالیکه مصرف دو و یا چند برابر شده
مقدار تولید چندان ترقی نکرده است .

شاید یکی از علل عمدهٔ فقر و فاقه و پائین بودن سطح زندگی
همین باشد .

برای جبران این نقیصه باید در ضمن فعالیّت صنعتی کاری نمود
و وسائلی برانگیخت که بر مقدار تولید کشاورزی بمقدار جالب
توجّهی افزوده شود .

یک فعالیّت دامنه‌دار صنعتی با تمام مشکلات آن هنگام

مقایسه با ایجاد یک نهضت کشاورزی کاری آسان و سهل نیست

در فعالیت صنعتی دولت میتواند و باید هم که راساً دخالت نماید .

اما . در اغلب موارد بتجربه دیده شده است که در امور کشاورزی دولت

باید بیشتر خود کشاورزان را ترغیب و تشویق کند و با ایجاد مزارع و دهات

نمونه آنها را راهنمائی نماید . اما این نحوه مخصوص فعالیت یعنی تشویق و

ترغیب و راهنمائی بهیچوجه از اهمیت مطالب نمیکاهد .

سعی و کوششی که پدرم در بوجود آوردن دهات و مزارع نمونه و ایجاد

موسسات دام پروری و تشویق زراعت پنبه و چغندر و غیره

مینمود بر مبنای همین سیاست بود .

یکی از مشکلات مهم و حیاتی کشور ما مسئله حجاب بود

که از مدتها قبل ذهن ترقیخواهان را بخود مشغول داشته بود
و کوشش میکردند راه حلّی برای نجات بانوان از وضع مذلت
آوری که دچار آن بودند پیدا کنند .

عدّه ای این آرزوی ملّی را بوسیلهٔ سرودن اشعار و نوشتن
مقالات بگوش مردم میرساندند .

اما بدون تردید هیچکس تصوّر نمیکرد با نفوذی که خرافات
در مردم ، بخصوص در طبقهٔ بی سواد داشت ، این مهم
جامهٔ عمل بپوشد .

راستی هم که انجام آن فوق العاده مشکل بود .

زیرا مردم باور نمیکردند و راضی نمی شدند که خانمهای فامیل
خود را بدون حجاب و خارج از خانه ببینند و اگر هم میخواستند

جسارت و توانائی این کار را نداشتند .

فقط پدر من بود که بعد از رهائی از قسمتی از گرفتاریها باین امر توجه نمود و درصدد برآمد زنهای ایران را ، که جزء نفوس کشور محسوب نمی شدند ، از چادر ظلمت بیرون بیاورد .

و با اجرای این آرزوی ملّی جمعیّت را بدو برابر افزایش دهد .

برای انجام این امر مهمّ ، روزی را که از طرف وزارت فرهنگ در امجدیّه جشنی برقرار شده بود انتخاب کردند و دستور دادند که مادرم با تفاقّ خواهرانم بدون حجاب در جشن شرکت کنند و قرار شد که بانوان مدعوّین هم بدون حجاب باشند .

همین اقدام پدرم کافی بود که مردم با اهمیّت موضوع توجّه پیدا کنند و بدانند برای نیل بترقّی و سعادت راهی جز آنچه پدرم راهنمائی

مینمایند ارند و انصافاً هم چه بسیار اشخاص روشن بین
که آرزوی دیدن این روز را داشتند و از آن کاملاً حسن
استقبال کردند و مردم نیز بعداً به تبعیت از آنان تدریجاً
خود را حاضر ساختند و به برداشتن حجاب تشویق و ترغیب شدند

بی مناسبت نیست که شمه‌ای از طرز زندگی و کار روزانهٔ پدرم را
برای شما بنویسم .

خصلت برجستهٔ پدرم نظم و ترتیب و دقت در همه امور بود .
در رعایت نظم و انضباط تعصب خاصی داشت .

بخاطر دارم موقعی که در سوئیس تحصیل مینمودم قرار براین بود
که هفته‌ای یکبار تکالیف فارسی خود را که عبارت از یک عریضه

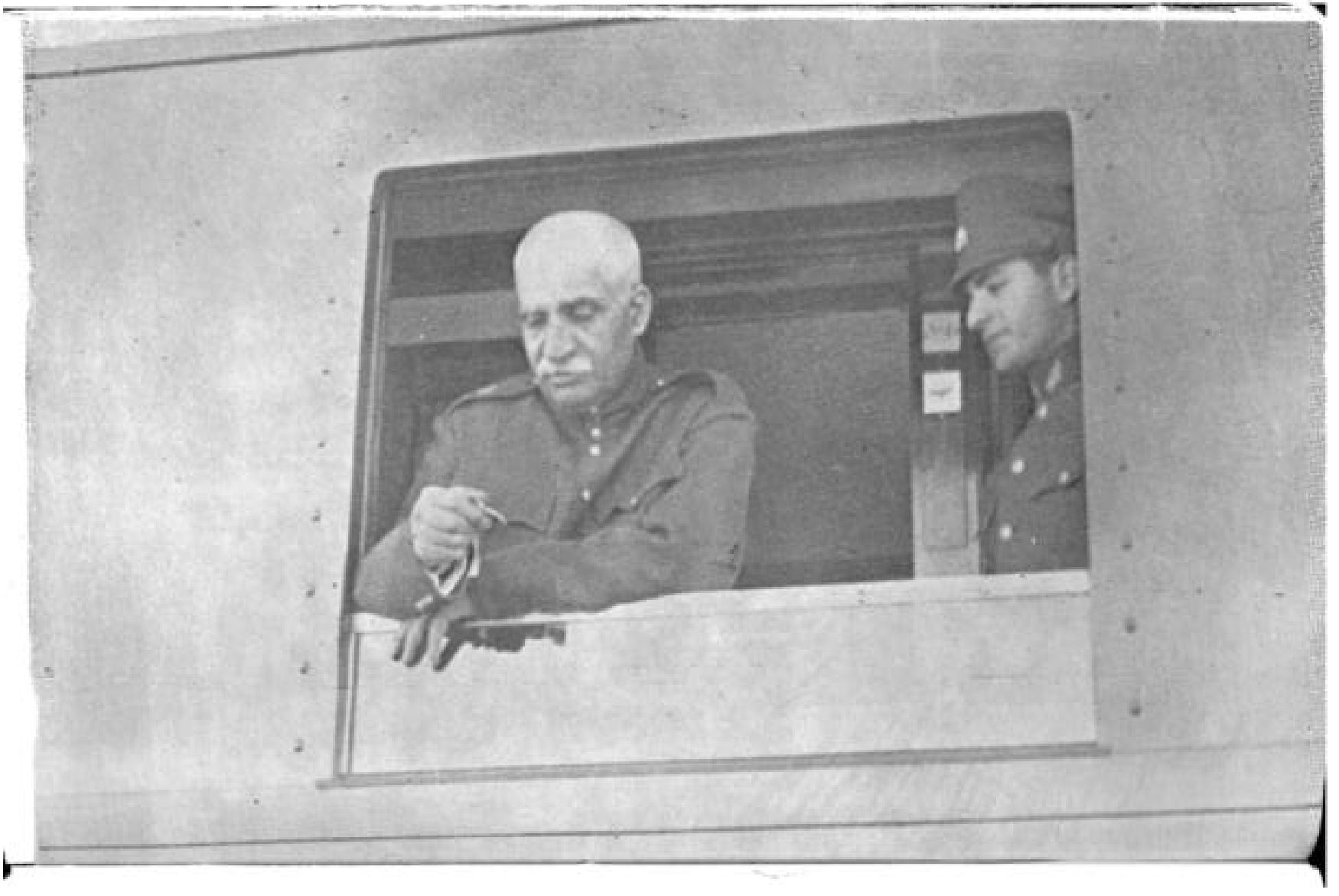

بصورت انشاء و دیکته فارسی و مشق خط بود مستقیماً برای پدرم بفرستم.

یک دفعه که پست تأخیر کرد، بطوری ناراحت شده بود که تلگرافاً پیشکار را مورد مؤاخذه و ملامت قرار دادند.

زندگی خصوصی پدرم بی اندازه ساده و بدون تکلّف بود. تا آنجا که میتوان گفت سادگی او در زندگی معمولی با یک فرد عادی تفاوت زیادی نداشت.

معمولاً هر روز صبح ساعت ۵ از خواب برمیخواست و بعد از آنکه بسرعت تمام شستشو و اصلاح ریش را انجام میداد بلافاصله صبحانهٔ خود را صرف و بمطالعهٔ اخبار روز و شب قبل که از همان ساعت برای او فرستاده میشد می پرداخت و

در ساعت ۷ ½ در دفتر کار منتظر مراجعین میگردید که از اینجا
دفتر شروع میشد و بعد تا ساعت ۱۱ ½ بدین رئیس ستاد
و وزراء و اشخاص دیگر مشغول بود .

در این ساعت که وقت ناهار بود سر میز حاضر میشد و بعد از
قریب نیم ساعت استراحت مجدداً خود را برای کار آماده میساخت
و بکارهای بعد از ظهر که بیشتر سرکشی به لشگرها یا بازدید موسسات
جدید بود میرسید .

غالباً هیئت دولت در حضور او تشکیل میشد

بعد از انجام این کارها از ساعت ۶ تا ۸ را هم بتربیت
گذارشات مشغول میگردید . سر ساعت ۸ شام مختصری صرف
مینمود و ساعت ده بر رختخواب خود میرفت .

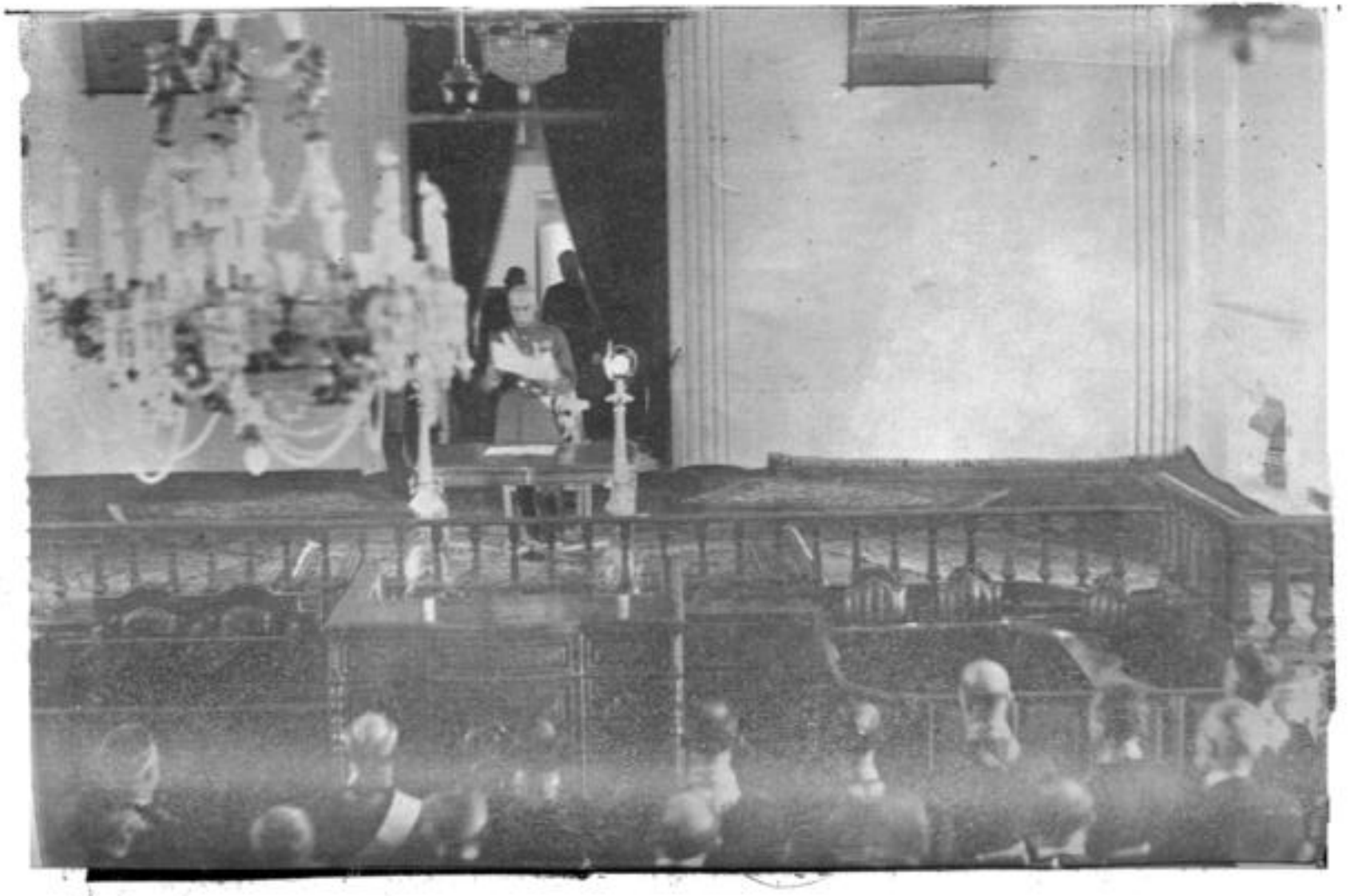

ولی در آنجا هم کارها و نقشه هائی که برای فردای آن روز
داشت از سرا و خارج نمی شد .

بهمین ترتیب شبانه روز را بسر میآورد و دور و بهمرفته هیچوقت بیکار نبود
لباسهای او فقط از چند دست لباس معمولی سربازی که غالبًا
از پارچهٔ وطنی بود تشکیل میشد .

در اطاق کار او جز یک میز و چند عکس از بزرگان چیز دیگری
دیده نمیشد . کفش او نیم چکمه ای بود .

در جیبهای خود جز یک دستمال و یک قوطی سیگار نقره چیز
دیگری نداشت .

سیگار او ببک قدیم از توتونهای معمولی منتهی مشتوک دار بود .
در ساعات معینی چای میخورد و چای او را در همان استکانهای

قدیمی (بلور) نعلبکی در میآوردند .

با حفظ این سادگیها خیلی بنظافت اهمیت میداد و اصولاً

از چیزهای غیر نظیف پرهیز مینمود .

بیش از هر چیز بمبین خود علاقه داشت و اینموضوع ضمن

زندگی روزمرهٔ او کاملاً مشهود بود .

زیرا با منتهای محبتی که با فراد خانوادهٔ خود داشت در تمام

مدت شبانه روز کمتر مجال ملاقات با خانوادهٔ خود را پیدا میکرد

خانه و زندگانی او بکلی مجزا و افراد خانواده هم جز در

ساعات معیّن که غالباً موقع ناهار بود حق ملاقات با

او را فاقد بودند .

البتّه من از این دستور مستثنی بودم و روزی دو سه ساعت

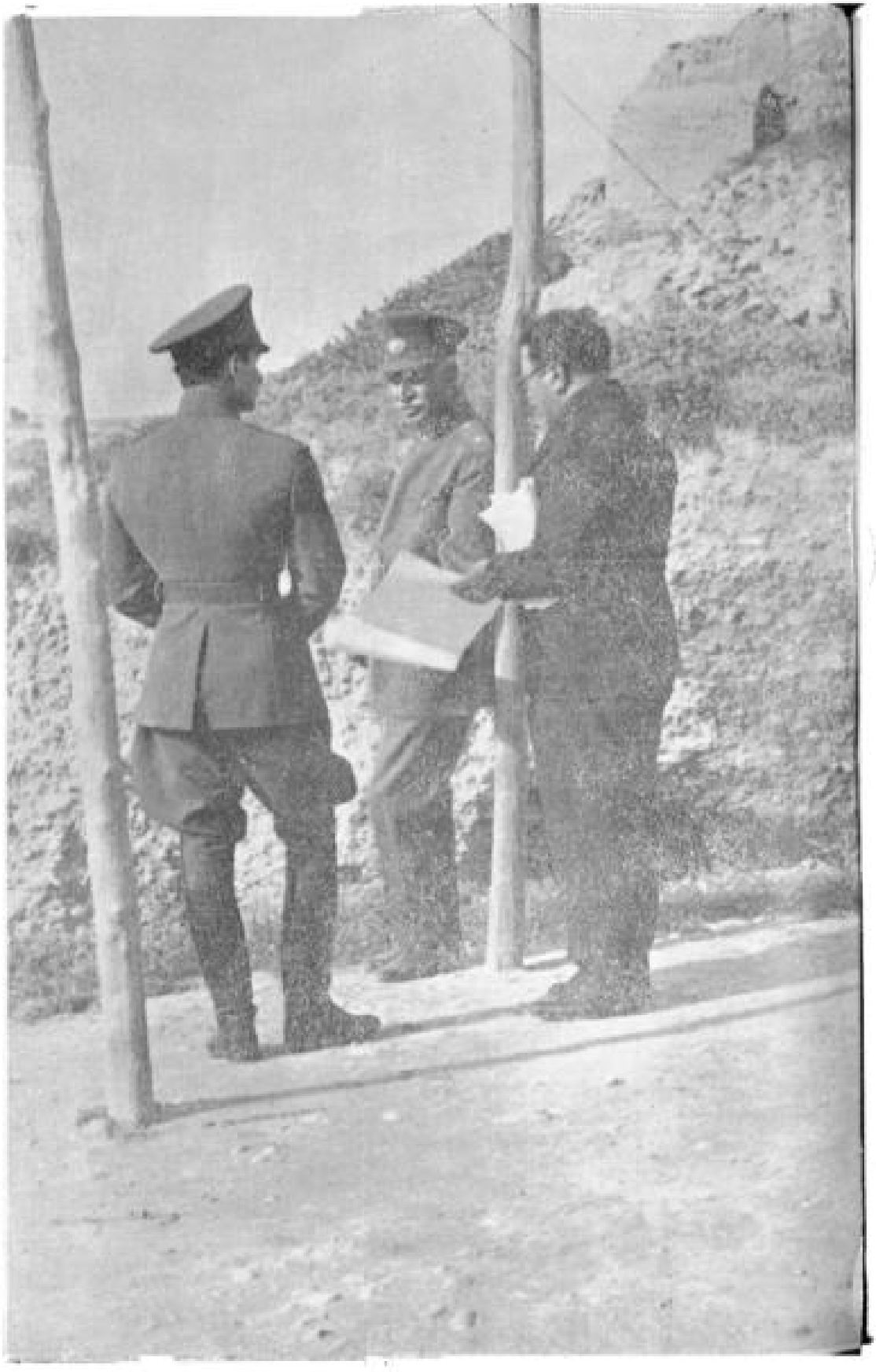

غیر از موقع ناهار و شام، اوقات خود را با پدرم میگذرانم بیشتر قصد او این بود که مرا بجریان کارها و امور واقف سازد. غذای پدرم خیلی ساده بود و قوت غالب او را برنج تشکیل میداد و غیر از دو وعده از خوردن احتراز میجست.

از بین ورزشها بیشتر راه رفتن را دوست داشت، اما چون وقت کافی برای کارهای کشوری نداشت از آن ورزش یعنی راه رفتن هم استفاده مینمود و در ضمن راه رفتن برتق و فتق امور میپرداخت.

پدرم در صحبت خیلی صرفه جو بود و از ذکر مطالب بیهوده احتراز میجست اما همیشه در جملات کوتاه و مقطع او یکدنیا معنی و حقیقت نهفته بود.

جز از صمیم قلب و عقیده سخن نمیگفت و آنچه که از دهان او خارج میشد اعتقاد و اعتماد داشت .

باین جهت مایل بود که در شنونده هم اثر عمیق باقی بگذارد .

صبر و تحمّل او از اشخاص عادی زیادتر بود .

چه بسا افکار و عقاید خود را برای مدّتها در زوایای دماغ پنهان میساخت و تا موقع را مناسب نمیدید از ذکر عقیده خود داری مینمود .

برخلاف آنچه که اغلب تصوّر میکنند اصولاً انسان رقیق القلب و مهربانی بود .

امّا در پنهان کردن احساسات خود سعی فراوان مینمود و نمیگذاشت کسی از ظاهر او پی بباطنش ببرد .

این بود مختصری درباره مردی که هم اکنون تاریخ شروع
بدرک ارزش واقعی او کرده است .

غرض از نوشتن این مطالب تجلیل و تکریم مقام او و یا توجیه و تفسیر
زندگی او نمیباشد ، بلکه مقصود آنست که هموطنان و میهن پرستان
و بخصوص جوانان درباره این مرد بزرگ که حیوات و زندگانیش را
بیدریغ در راه آسایش و سعادت هموطنان و هم کیشانش
مصروف داشت تعمق و تفکر کنند .

از او پیروی کنند و درس ملت دوستی و مملکت پرستی بگیرند .
استقامت و پایداری را بر جبن و زبونی ترجیح دهند .
راستی و شهامت را با نادرستی و پستی عوض نکنند .
از برخورد با مشکلات و غلبهٔ بر آنها لذت ببرند و احساس

آسایش نمایند .

تجمل پرستی و بیکارگی را ننگ و مایهٔ خفت بدانند و کار و کار کردن را بزرگترین هدف خود قرار بدهند .

نه تنها از هر نوع کار و مخصوصاً کار بدنی روی گردان نباشند بلکه آنرا بزرگترین زیور و مایهٔ افتخار بدانند .

یقین است که با لطف خداوند و کوشش و کار همهٔ مردم این سرزمین میتوان ایرانی آباد و مترقی و ثروتمند بوجود آورد که در آن بجای فقر و جهالت و ظلم و بدبختی فضیلت و عدالت و خوشبختی و بی نیازی حکمروائی کند .